

و نیم طول کشید و هر دو تیم مساوی بودند، دیگر ادامه آن مورد نداشت. دسته دیگر معتقد بودند که اگر تجدید آن را برای مرتبه دوم در نیم ساعت، صحیح بدانیم در این دفعه هم هر دو مساوی بودند، پس دیگر چرا برای مرتبه سوم تجدید شد و این خلاف قاعده بوده است. علاوه بر این، بعضی دیگر اعتراض داشتند که در اوایل بازی، یک نفر از قرمزپوشان (دارایی) مجروح گردید و از میدان خارج شد و از عده آنها کاسته شد. در اواسط بازی هم یک نفر دیگر از آنها کم شد بنابراین دو عضو کم داشته‌اند، در این صورت چگونه قضاوت خواهد شد؟ اکنون این اختلاف‌نظرها به وجود آمده است و انجمن تربیت‌بدنی تصمیم دارد به این موضوع از روی قواعد و مقررات موجود دنیا رسیدگی کند و قضاوت عادلانه نماید.»

اما تیم دارایی چهار سال بعد در دوم اسفند ۱۳۲۵ توانست با پیروزی ۲ بر یک بر تیم دوچرخه سواران (تاج و استقلال بعدی) جام فیروزی را روی دست بردارد. گل‌های دارایی را ذبیح الله خیبری زد که ستاره این تیم بود و سال‌ها بعد به ریاست فدراسیون فوتبال ایران رسید. از بازیکنان آن سال دارایی هیچ‌کدام زنده نیستند؛ عبدالله مهاجر، منصور حاجیان، نورالله فرزانه، ابراهیم رحیمیان، حسن ممقانی، حسین فاخری، حسین امیرصالح، امیرحسین مبشر، حیدر دانائیان، محمدعلی زجاجی و ذبیح‌الله خیبری.

دارایی جدید:

بعد از فروپاشی دارایی، آقامحب دیگر کاری به جگر گوشه‌اش نداشت و تنها در حال عشق کردن با عتیقه‌جانش بود. با خود گفته بود تعطیلش می‌کنم و خلاص اما بعد از راه‌اندازی لیگ جام تخت‌جمشید باز دارایی او را دوباره به میدان کشاندند. این بار هم ماجرا زیر سر جلال بود. روزی چند آدم روشنفکر و جنتلمن که بیشتر عمر خود را در ینگه دنیا گذرانده و فارسی را به سختی صحبت می‌کردند سراغ جلال آمدند که ما دوست داریم دارایی را زنده کنیم. اوسانلو، مهتدی، دهدشتی و کازرونی به جلال گفتند که برو از آقامحب اجازه بگیر، دارایی را دوباره راه بیندازیم. جلال وقتی ماجرا را با آقامحب در میان گذاشت او نخست دل به رضایت نمی‌داد اما جلال عین پسرش بود. پسری که هرگز جلوی پدر معنوی‌اش نه لب به سیگار می‌زد و نه پایش را جلوی او دراز می‌کرد. وقتی محب، گروه جدید را دید که دل در گرو دارایی نداشته‌اند به سختی حاضر شد حکم زندگی دوباره دارایی را از صندوقخانه قدیمی بیرون بکشد. اولش گفت پروانه باشگاه را می‌دهم دست اوسانلو که پسر جراح معروف ایرانی بود. بعد گفت «جلال! من این پروانه را در اصل به تو می‌دهم. من عمری آبروداری کردم حالا تو باید قول بدهی که از آبروی دارایی دفاع کنی.»

آقامحب در حالی به جلال اعتماد کرد که اگر از مدیران جدید باشگاه تقاضای چشمگیر مالی هم می‌کرد حرفی نداشتند. می‌توانست پروانه باشگاهش را حتی بیشتر از ۲۰۰ هزار تومان به پول آن زمان هم بفروشد اما نه تنها ریالی نگرفت بلکه چند باری هم پول رستوران و شام و خرت و پرت‌های میهمانان را داد. مدیران جدید در جام تخت‌جمشید باشگاه را به وزارت دارایی وابسته کردند و هویت کاملاً شخصی و مستقل آن از بین رفت. آن روزها ظاهراً نامه‌ای هم از پسر شاه گرفتند که خطاب به مقامات تربیت‌بدنی پاراف کرده بود «هوای دارایی را داشته باشید.» سپس رفتند پیش وزیر دارایی. وزیر گفت بروید حسابداری، برنامه و صورت هزینه‌ها را بدهید که در طول سال چقدر مخارج دارید. دارایی آن زمان قراردادهای ۱۵ تا ۲۵ هزار تومانی با بازیکن‌هایش می‌پست. آنها نوب تهرانپارس هم مکانی برای تمرکز باشگاه دارایی جدید پیدا کردند. کوه را کردند و میدانی هم برای تمرین تیم ساختند. طفلی مصطفی الهی صبح تا شب آنجا جان می‌کند. ساخت و سازها تازه به اتمام رسیده بود که مصادف با وقوع انقلاب شد. حالا دیگر فوتبال اولویت اصلی مردم و زمامداران جدید نبود. دارایی‌چی‌ها حتی یک جلسه هم این میدان را نوبر نکردند که تویش تمرین کنند. وزیر جدید دارایی وقتی روی کار آمد طبق معمول از در ناسازگاری وارد شد: «بابا فوتبال چییه؟ این چه مرضی است که ۱۱ نفر می‌دوند دنبال یک توپ؟» و دارایی‌چی‌ها آواره شدند.

دارایی‌که در نیمه دوم دهه چهل تعطیل شده بود کلوپ جدیدش را از سال ۱۳۵۲ راه انداخت و با ریاضت‌های بسیار حتی با تمرین در زمین اسفالت هم که شده قهرمان تهران شد (۱۳۵۲) و جواز حضور برای دومین دوره جام تخت‌جمشید را گرفت. بزرگترین صید آنها در این فصل دستیابی به کاپیتان قلیچ بود که هرچه تیم‌های دیگر پایش نشستند پاسخ منفی داد و با قراردادی کمتر از مبلغ اهدایی تیم‌های بزرگ به دارایی پیوست. در عوض مهدی لواسانی تیم را در آخرین روزها ترک کرد. دارایی در اولین فصل چنان دفاع اتوبوسی جلوی دروازش چید که در سی دیدار فقط ۱۵ گل خورد و ۱۲ دیدار خود را بدون گل به پایان رساند. آنها غول‌های جام را یکی یکی از پا در می‌آوردند اما در برابر تیم‌های وسط جدول و پاییان جدول، به نفس نفس می‌افتادند و امتیاز از دست می‌دادند. آنها تاج را در ۱۶ فروردین ۱۳۵۴ با یک گل شکست دادند و هفته بعدش با پرسپولیس ۱-۱ کردند. در دیدارهای برگشت نیز در مهرماه

همین سال با این دو تیم صفر-صفر کردند. مقام ششمی چیزی نبود که آنها را قله‌نشین یا ذره‌نشین کند. برای سال اول خیلی هم خوب بود. جلال طالبی در پایان جام سوم تخت‌جمشید در گفت و گو با مجله دنیای ورزش (۴ بهمن ۱۳۵۴) درد دلش را چنین بیرون ریخت. طالبی درباره باشگاه دارایی گفت: «در این فصل اکثر گرفتاری‌های ما ناشی از تفاوت طرز برداشت بازیکنان به نسبت گذشته و

12

اتوبوس‌نویسی:

حالا که از دارایی دهه پنجاهی گفتیم بگذارید یک ضد گزارش درباره این تیم را نیز به این پرونده الصاق کنیم. این یک روایت فرمالیستی و فانتزی است که از آخرین روزهای فروردین ۱۳۵۵ و جام تخت‌جمشید بجا مانده؛ روایتی از یک بازی مهم در سطح اول فوتبال کشور بین دارایی



طالبی: این راننده هم مثل اینکه فهمیده ما گل بزن نیستیم، داره خوابش می‌گیره. صبحاً! پاشو برو بغل دستش باهаш حرف بزن که نخوابه بره تو پیاده‌رو. (صبحی پهلوی راننده می‌رود اما آنقدر زیادی حرف می‌زند که راننده دیگر اصلاً جلویش را نگاه نمی‌کند و مرتب مجبور می‌شود برگردد جواب او را بدهد) خبرنگار در گوش راننده: آقا شما می‌دونی دارایی چرا گل نمی‌زنه؟ راننده: به کسی نگین‌ها. عرضه ندارن.

دوم- روایت از بازی:

دارایی و ذوب‌آهن آن وسط دارن بازی می‌کنن. از بچه‌ها دور شده‌ام و در میان تماشاگران نشسته‌ام. تماشاگر اول (خطاب به آقای مو سفیدی که طرفدار دارایی است): چرا موهاش سفید شده؟ حتماً از بس غصه گل نزدن دارایی را خوردی اینطوری شدی؟ تماشاگر دومی: عیبی نداره. قلبت سیاه باشه. مو می‌خوای چیکار؟

(یکی از بازیکنای ذوب‌آهن، قلیچ را سرنگون می‌کنه) تماشاچی سفیدمو: آخه چرا از عمد می‌زنه؟ والله این کارها خوب نیست.

تماشگر اولی: هیچ غرضی نداره جز مرض. راحت باش. (آقایایی با یک پاکت که در دست دارد از جلوی ما می‌گذرد) پاکتی: هر کس بگه دارایی، به پیاز بهش می‌دم. زنده‌باد سپاهان. (از طرف دیگر صدای دارایی دارایی بلند می‌شود) آقای سفیدمو: من که هیچی. اینا از تهرون اومدن اینجا که دارایی رو تشویق کنن.

تماشاگر اولی: نه بابا، اینا طرفداران سپاهانند. هر تیمی که بیاد اینجا، مثل اینکه تو خونه خودش بازی می‌کنه. وقتی سپاهان بازی داره، ذوب‌آهنی‌ها همشهری‌ها رو هو می‌کنن و مهمون‌ها رو تشویق، هر وقت هم ذوب‌آهن بازی داره، سپاهانی‌ها کارشون کنن.

(در همین موقع دارایی سخت حمله می‌کند که گل بزند اما گوینده استادیوم، مرتب حال همه رو می‌گیره). گوینده استادیوم: نقلعلی، اون سه تا رو که از پشت‌بوم اومدن تماشا، رَدشون کن برن. (تماشاگران هو می‌کنند) ای وای، شدن چهارتا، رَدشون کن برن. (در این لحظه دارایی گل می‌زند اما گوینده ورزشگاه همچنان جوش آن تماشاچیان مجانی را می‌خورد و تماشاگران هم او را هو می‌کنند).

سوم- بعد از بازی:

بچه‌های دارایی سوار اتوبوس می‌شوند. راننده را می‌بینم که با سر و گردن باندپیچی شده، پشت فرمان نشسته، از طالبی می‌پرسم چه شده؟

طالبی: «مست کرده، بردنش بیابون، هم جیب‌شو بریدن، هم گوش‌شو. کتکش هم زدن. خودش می‌گفت حتماً اشتباهی شده. مثل دارایی که اشتباهی گل زد.»

گولکش تهران و ذوب‌آهن تیم کلاسیک نصف جهان که نشانگر وضعیت فرهنگی و فوتبالی آن عصر نیز هست. نشر قوی و روشنگر این ژورنال قدیمی و حال و فضای نگارش بسیار مدرن و جذاب است. ژورنالیست قهار آن روزها در بخش اول آن، روایتی از اتوبوس تیم دارایی تهران به دست می‌دهد که ستاره‌هایی چون قلیچ را -به مربیگری جلال طالبی- در تیم خود داشت و بخش پسین‌اش، وضعیت سکوهای اصفهان را نشان می‌دهد که آن روزها نیز مثل امروز بین تماشاچیان طرفدار سپاهان و ذوب‌آهن، نوعی آشتی‌ناپذیری رندانه برقرار بود:

اول- روایت اتوبوس:

دارایی برای مسابقه با ذوب‌آهن به اصفهان می‌رفت که من همسفر ایشان شدم. مرکب ما اتوبوس بود که می‌گفتند بهتر از هواپیما و سه‌لوکس ۸۰۷ است. پرده اول در اتوبوس و در راه اصفهان بالا می‌رود: حسین فداکار: بازم که این مولر (آلمانی- مونیخی) گل زده. بابا عجب اعجوبه‌ایه.

قلیچ‌خانی: نه بابا، هیچ هم اعجوبه نیست. فورواردهای دارایی بهترن ولی چون مولر ده‌تایه، نمی‌فهمه استپ چیه، شوت چیه؟ و همبینطور دیمی بازی می‌کنه. یه دفعه توپش می‌ره تو گل. حق شماها را خورده. شماها رو اصول می‌خواین گل بزنین، توپ هم اصول رو دوست نداره! مجید پهلوان افشاری: اینکه هیچی. آقا این محسن یوسفی هم حق ما رو خورده. اومده تو روزنامه گفته که صبحی (کلر دارایی) از همه خوشتیپ‌تره. یه نیگاه به من بکنین، من خوشتیپ‌ترم یا اون؟

قلیچ: تو دیگه چی می‌گی؟ اگه به من بگن بدهیبت‌ترین آدم دنیا کیه؟ می‌گم افشاری. فداکار پاشو ببِا اینجا (فداکار پا می‌شود می‌آید) یک چرخ بزن (فداکار چرخ می‌زند) تو رو بخدا این خوشتیپ‌تره یا صباحی؟ (فداکار سرخ و سفید می‌شود و می‌رود می‌نشیند) تازه وقتی من این کلاه را می‌ذارم رو سرم، خودمم دیگه تو دنیا رقیب ندارم (یک کلاه رنگ و رو رفته که بوی همه چیز می‌دهد جز خوشبویی) خبرنگار: در این جام حذفی که نمی‌شه صفر - صفر کرد. شماها می‌خواین چیکار کنین؟ (دارایی آن روزها با همه حریفاش صفر - صفر می‌کرد در تخت‌جمشید) فداکار: این هفته هیچ تمرینی نداشتیم جز زدن پنالتی. طالبی (جلال): بالاخره راحت شدیم. بعد از یک سال و نیم، حالا دیگه از صفر - صفر راحت می‌شیم. بالاخره به اصفهان که رسیدیم یا می‌بریم یا می‌بازیم. وقتی فکر می‌کنم که نتیجه بازی، مساوی تموم نمی‌شه خوشحال می‌شم. (چند تا از بازیکن‌ها آخر اتوبوس کارت‌بازی می‌کنن.) کلانتری: بچه‌ها چندچندین؟ نوبت ما نشد؟ محسن یوسفی: پنج - چهاریم. الان تموم می‌شه. همایون مشتری: ای دروغگوها، کدوم پنج - چهار؟ حتماً صفر - صفرید.